



گناه زمانی بخشوده خواهد شد که امری عظیم تر از آن فدا بشود، اما گناه نخستین بشر آن چنان عظیم بود که هیچ جبران و تدارک بشری ای برای آن میسر نبود؛ بشر هیچ در دست خود نداشت که عظیم تر از آن گناه باشد و بتواند با فدا کردن آن از پس بار آن گناه بر بیاید.

این بار خدا، همان خدایی که پیوند حب آمیز با بشر دارد، از سر «فیض»^۱ چاره‌ای پیش پای بشر می‌گذارد. او خود را برای آن گناه عظیم فدا می‌کند تا امکان بازگشت بشر به بهشت فراهم آید. اما برای آنکه خود را فدا بکند، ناگزیر باید از ساحت متعالی فرود بیاید و در ساحت ممکنات متجلی بشود. اینجاست که ما با آموزه «تجسد»^۲ آشنا می‌شویم: خدا در قالب عیسی متجسد می‌شود و به میان آدمیان می‌آید. بدین ترتیب، در مواجهه پدیدارشناختی مسیحی، عیسی از یک سو موجودی الهی است و از سوی دیگر موجودی بشری. از این رو، وقتی عیسی به صلیب کشیده می‌شود، در واقع خداست که به صلیب کشیده شده است؛ و در واقع خداست که هم‌اینک فدی‌ای برای آن گناه نخستین بشر می‌شود و با جان دادن عیسی فیض الهی به او ج خود می‌رسد و بشر از بار سنگین گناه نخستین می‌رهد. فیلم سینمایی «بن‌هور» (۱۹۵۹) گوشه‌ای از ماجرای تصلیب عیسی را به تصویر می‌کشد. در صحنه‌ای از این فیلم، خون فروریخته از دامن صلیب با آب درمی‌آمیزد و در آب راه‌های شهر جریان پیدا می‌کند و آرام آرام شهر غم‌زده و بیمار تسلی پیدا می‌کند و رنگ شادی به خود می‌گیرد.

از آن پس، در مراسم «عشای ربانی»،^۳ گوشت و خون مسیح در قالب نان و شراب به جسم مسیحیان تسری پیدا می‌کند و این گونه کلیسا (=امت مسیح) در پیوند مادی با امر الهی باقی می‌ماند و آن‌خُب الهی را در دل خود نگه می‌دارند.

آگاه و تجسد

از میان آموزه‌هایی که در کلان‌روایت پیشین به آن اشاره شد، دو آموزه است که گمان می‌کنم تفاوت‌های مهمی میان مواجهه پدیدارشناختی مسیحی و اسلامی ایجاد می‌کند. به گمان من، این دو آموزه توقع مسیحی از نحوه حضور خدا در عالم

از مقایسه دو مواجهه پدیدارشناختی با عالم صحبت کرد. البته که در همین جا این نکته ناگفته معلوم است که خروج تمام و کمال از یک مواجهه پدیدارشناختی و بیرون ایستادن از آن ممکن نیست. پس در مقام مقایسه دو مواجهه پدیدارشناختی، صرفاً تلاش می‌کنیم به مختصات این مواجهه‌ها التفات بورزیم و تا حد امکان تقریری از آن‌ها ارائه کنیم. حالا با این توضیح کوتاه می‌توان به سراغ ادامه بحث رفت: مواجهه پدیدارشناختی مسیحی با عالم چگونه است؟

خدا فرود می‌آید!

کلان‌روایتی که روزگاری مسیحیت از نحوه حضور خدا در عالم ارائه می‌کرد از آموزه‌های متعددی حاصل آمده بود: انسان مرتکب «گناه نخستین»^۴ شده است، گناهی عظیم و نابخشودنی که موجب بیرون راندن او از باغ عدن شد. به روایت تلمود، «روزی که آدم ابوالبشر از بهشت بیرون شد، چون خورشید غروب کرد گفت: 'وای بر من! به سبب گناه من تمام جهان تاریک می‌شود و به زودی به ظلمات و نیستی باز خواهد گشت. این همان مرگ است که خداوند چون از بهشت اخراج کرد مردان محکوم کرد'»^۵. هر چند در روزهای بعدی این گمانه باطل شد اما بار سنگین گناه نخستین همچنان روی دوش او باقی ماند.

و بشر از همان لحظه به دنیا آمدن با این گناه همراه بود، گناهی که امکان بازگشتش به بهشت را از او سلب می‌کرد. اما خدا نسبتی با انسان داشت که در پی برقراری این امکان بود. این نسبت ذیل آموزه «آگاه»^۶ معرفی می‌شود. «آگاه» به معنای حب است، اما در نظام اندیشه مسیحی حاکی از محبتی است که خدا نسبت به انسان دارد. از این رو، خدا مُحب انسان است و همان گونه که مُحب دوست نمی‌دارد خاری به پای محبوبش برود، او هم نسبت به انسان خیرخواهی دارد. به یک بیان مسیحی، «آگاه» همان نیروی پیوند دهنده میان خدا و مسیح و مسیحیان است که باعث می‌شود خود را برای یکدیگر فدا کنند.^۷ اما این «فدی» چگونه رخ می‌دهد؟

پایان بخشیدن به رنج عیسی جانش را گرفت؟ مؤمن اگر در حوض رنج چشم به آسمان ببرد اما یاری‌گری نبیند، روانیست که دل از آسمان ببرد و در غم غیاب خدا ناله کند؟ آنجا که انبوه بمب‌ها و موشک‌ها بر سر مردم غزه می‌ریزد و بغل بغل کودک و نوزاد به خاک سپرده می‌شوند، نمی‌توان آیا پرسید که «پس خدا کجاست»؟ این پرسشی قدیمی در هنگام رویارویی با شرور عالم است که آیا وجود شرور در عالم منافاتی با خدایی خدا دارد؟ در الاهیات متعارف، «مسئله شر» از موضوعات و مسائل جدی است که مشخصاً با این پرسش سروکار دارد.

اما در این یادداشت می‌خواهم این گمانه را توضیح بدهم که علی‌الظاهر میان مواجهه پدیدارشناختی مسیحی و اسلامی با این موضوع تفاوتی جدی وجود دارد. به گمان من، اگر مختصات این دو نوع مواجهه پدیدارشناختی را واکاوی کنیم، احتمال خواهیم دید که عدم مداخله خدا در لحظات بروز شر در مواجهه مسیحی بیشتر با خدایی خدا منافات دارد تا در مواجهه اسلامی.

مراد از مواجهه پدیدارشناختی

وقتی به عالم رومی کنیم، عالم خود را از دل انبوهی مفاهیم و ساختارها و روایت‌ها بر ما پدیدار می‌کند. به یک بیان، شاید بتوان گفت که هر بار درباره عالم سخن می‌گوییم، همچنان در دل ساحت پدیداری قرار گرفته‌ایم و از آن گذر نمی‌کنیم. بدین ترتیب، می‌توان گفت که پدیدارشدن عالم چنان است که دیگر شاید بتوان از این سؤال دست کشید که «آن سوی آن چه بر ما پدیدار شده چه چیزی وجود دارد؟» به بیان دقیق‌تر پدیدارشناختی، سابقاً این سؤال در لحظه‌ای بر ما عرضه می‌شد که گمان می‌کردیم اساساً امکانی برای گذر به آن سوی پدیدارها داریم. اما در مواجهه ما با عالم است که به آن «قوام می‌بخشیم»^۱. با فرض این گفته‌ها، می‌توان از «مواجهات پدیدارشناختی» سخن گفت؛ از این که ممکن است انسان‌ها، ملت‌ها، فرهنگ‌ها، دوره‌ها و اعصار گوناگون به انحصار گوناگونی با عالم مواجه شوند و عالم به انحصار گوناگونی خود را بر آن‌ها عرضه کند. در این صورت است که می‌توان

مادر و دختری نجات یافته از بمباران غزه در آغوش هم آرام گرفته‌اند. اکتبر ۲۰۲۳



حامد قدیری
استادیار گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب